

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۸
فصل ۱: تعریف و تاریخچه روان‌شناسی دین.....	۹
۱-۱ مقدمه.....	۹
فصل ۲: نظریه‌های روان‌شناسی دین.....	۲۳
۲-۱ جیمز (۱۸۴۲-۱۹۱۰).....	۲۶
۲-۲ فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹).....	۳۲
۲-۳ یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱).....	۳۴
۲-۴ آپورت (۱۸۹۷-۱۹۶۷).....	۳۹
۲-۵ دیدگاه رفتارگراها (۱۹۳۰-۱۹۶۰).....	۴۱
۲-۶ فروم و مزلو (۱۹۰۰-۱۹۸۰).....	۴۳
۲-۷ فرانکل (۱۹۰۵-۱۹۹۷).....	۴۷
۲-۸ فولر و رشد ایمان.....	۵۰
فصل ۳: مفهوم دلبستگی به خداوند.....	۵۹
۳-۱ مقدمه.....	۵۹
۳-۲ فرایندهای تحول دلبستگی به خداوند.....	۵۹
۳-۳ تعریف دلبستگی.....	۵۹
۳-۴ طبقه‌بندی کیفیت دلبستگی.....	۶۰
۳-۵ خلق و خوی کودک و دلبستگی.....	۶۲
۳-۶ روش‌های فرزند پروری و دلبستگی کودک.....	۶۲
۳-۷ دلبستگی‌های متعدد.....	۶۳
۳-۸ دلبستگی در طول چرخه عمر.....	۶۳
۳-۹ فرهنگ و دلبستگی.....	۶۴

۳-۱۰	جستجو و حفظ نزدیکی به خداوند.....	۶۴
۳-۱۱	دلبستگی به خداوند.....	۶۶
۳-۱۲	معنویت و تحول آن.....	۷۰
۳-۱۳	مراحل شناختی رشد معنوی.....	۷۱
۳-۱۴	پیوند بین رشد شناختی و رشد معنوی.....	۷۴
۳-۱۵	تحول ایمان.....	۷۵

فصل ۴: فعالیت‌های مذهبی، دستگاه عصبی و سلامت روانی..... ۸۵

۴-۱	مقدمه.....	۸۵
۴-۲	هدف از مطالعات عصب‌شناختی مذهبی بودن.....	۸۵
۴-۳	دستگاه عصبی انسان.....	۸۷
۴-۴	دستگاه عصبی پیرامونی.....	۸۷
۴-۵	دستگاه عصبی حسی - بدنی.....	۸۸
۴-۶	دستگاه عصبی خودمختار.....	۸۸
۴-۷	دستگاه عصب مرکزی.....	۸۸
۴-۸	دستگاه‌های درون‌ریز و برون‌ریز.....	۹۱
۴-۹	رابطه بین دستگاه عصبی انسان و فعالیت‌های مذهبی.....	۹۲
۴-۱۰	تأثیر باورهای مذهبی بر سلامت روان و جسم.....	۹۶
۴-۱۱	تأثیر تحولی مذهب بر تغییرات مغز و سلامت روان.....	۹۹
۴-۱۲	مقابله مذهبی به‌عنوان روشی برای مقابله با اختلالات روان‌شناختی.....	۱۰۰

فصل ۵: دین اسلام و طبقه‌بندی اختلالات روان‌شناختی..... ۱۰۹

۵-۱	مقدمه.....	۱۰۹
۵-۲	راه علاج و درمان رذایل اخلاقی.....	۱۲۱
۵-۳	مقایسه اختلالات روانی در طبقه‌های روان‌پزشکی و اختلالات اخلاقی.....	۱۲۲
۵-۴	فواید طبقه‌بندی اختلالات اخلاقی در مقایسه با فواید طبقه‌بندی اختلالات روانی.....	۱۲۴
۵-۵	فواید طبقه‌بندی اختلالات روانی در مقایسه با فواید طبقه‌بندی اختلالات اخلاقی.....	۱۲۶
۵-۶	معایب طبقه‌بندی اخلاقی.....	۱۲۷
۵-۷	معایب طبقه‌بندی ریخت‌شناختی روان‌پزشکی از اختلالات روانی.....	۱۲۸

فصل ۶: سنجش دین‌داری ۱۳۵

- ۶-۱ مقدمه ۱۳۵
- ۶-۲ مبانی نظری ۱۳۶
- ۶-۳ ابزارهای سنجش دین‌داری ۱۴۳
 - ۶-۳-۱ مقیاس سنجش امید اسلامی ۱۴۳
 - ۶-۳-۲ پرسشنامه میزان مذهبی بودن والدین ۱۴۶
 - ۶-۳-۳ پرسشنامه رضایتمندی زناشویی اسلامی ۱۴۸
 - ۶-۳-۴ پرسشنامه سنجش کارآمدی خانواده از دیدگاه اسلام ۱۵۳
 - ۶-۳-۵ پرسشنامه باور به جهان آخرت و باور به جهان آخرت عادلانه اسلامی ۱۵۹
 - ۶-۳-۶ پرسشنامه هوش معنوی ۲۹ سؤالی عبدالله‌زاده ۱۶۱
 - ۶-۳-۷ پرسشنامه هوش معنوی ناصری ۱۶۵
 - ۶-۳-۸ پرسشنامه هوش معنوی بدیع و همکاران ۱۶۶
 - ۶-۳-۹ پرسشنامه جامع سنجش سلامت معنوی ۱۶۸
 - ۶-۳-۱۰ پرسشنامه گرایش به ذکر توحیدی ۱۶۹

فصل ۷: نقش دین در سلامت روانی ۱۷۷

- ۷-۱ مقدمه ۱۷۷
- ۷-۲ دین و سلامت روانی ۱۷۹
- ۷-۳ دین و انحرافات اجتماعی ۱۸۸
- ۷-۴ دین و شیوه‌های مقابله ۱۹۵
- ۷-۵ دین و شادکامی ۱۹۹
- ۷-۶ دین و رضایت زناشویی ۲۰۰
- ۷-۷ دین و مکانیزم تأثیر آن ۲۰۱

منابع ۲۰۷

پیشگفتار

تحقیقات و مطالعاتی که در سال‌های اخیر انجام گرفته، نشان می‌دهد، دین و ایمان به خداوند نه تنها در سلامت خانوادگی و اجتماعی افراد نقش تعیین کننده‌ای دارد بلکه در درمان مشکلات جسمانی و روانی افراد بخصوص در اشخاصی که از دردهای ناعلاج جسمانی و روانی رنج می‌برند، بسیار مؤثر می‌باشد. به همین جهت کتب زیادی در سراسر جهان در زمینه روان‌شناسی دین به نگارش درآمده و انجمن روان‌شناسی آمریکا حوزه مستقل و مجزایی را برای روان‌شناسی دین در نظر گرفته است. لذا نویسندگان این کتاب بر آن شدند، کتابی در زمینه مقدمات روان‌شناسی دین به نگارش دریاورند. هدف از ارائه چنین کتابی، ارائه تصویر اجمالی، کلی و نسبتاً روشنی از روان‌شناسی دین برای دانشجویان کارشناسی و کارشناسی ارشد می‌باشد. قطعاً این کتاب در فهم کتاب‌های مرجع دینی موجود، کمک زیادی به دانشجویان خواهد کرد.

فصول و ترتیب فصول این کتاب، مطابق نظر شورای انقلاب فرهنگی برای تدوین کتاب روان‌شناسی دین و بر اساس ادبیات دینی و علمی صورت گرفته است. فصل اول و پنجم توسط دکتر گودرزی، فصل دوم توسط دکتر عبدالله‌زاده، فصل سوم و چهارم توسط دکتر شمس، فصل ششم توسط دکتر بیرامی (شایان ذکر است آزمون‌های هوش معنوی توسط دکتر عبدالله‌زاده در این قسمت به نگارش درآمد) و فصل هفتم این کتاب توسط دکتر ترخان به نگارش درآمده است (مسئولیت علمی و محتوایی هر فصل، به عهده نویسنده آن فصل می‌باشد). گرچه هر یک از مؤلفین سعی وافر داشته‌اند با قلمی خودآموز و روان مطالب مربوط به خود را ارائه نمایند، اما بر این باورند، این کتاب مبرا از عیب و نقص نمی‌باشد. لذا پیشاپیش از همه خوانندگان که پیشنهادها و انتقادهای ارزنده خود را جهت بهینه‌سازی کتاب در ویرایش بعدی به مؤلفین ارسال می‌دارند، کمال تشکر و سپاسگزاری را دارند. شایان ذکر است، اسامی مؤلفین در جلد کتاب به جز اینجانب که نقش هماهنگ‌کننده و اصلی را در گردآوری این کتاب داشتیم، بر اساس حروف الفبا تنظیم گردیده است و تقدم و تأخر مؤلفین به معنای رتبه علمی آنها نمی‌باشد.

من الله توفیق

دکتر مرتضی ترخان

تعریف و تاریخچه روان‌شناسی دین

۱-۱ مقدمه

دین مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی است که از ناحیه خداوند برای هدایت و رستگاری بشر تعیین شده است (جوادی آملی، ۱۳۹۱). در یک مفهوم کلی‌تر، می‌توان گفت که دین یک مجموعه معرفتی است که از جانب خداوند برای هدایت انسان از طریق پیامبران ارسال شده است. در این مجموعه معرفتی می‌توان مؤلفه‌هایی مانند اصول، مبانی، قوانین فقهی و حقوقی، سنت‌ها، روش‌ها، اندیشه‌ها، اعتقادات، تفسیرها و اخلاقیات را یافت.

روان‌شناسی در مفهوم کلی آن علم مطالعه رفتار موجودات زنده و در مفهوم محدود آن علم مطالعه رفتار و فرایندهای ذهنی آدمی است. اگر تعریف دوم روان‌شناسی را بپذیریم، می‌توان گفت که وقتی دین در رفتار انسان تجلی پیدا نکند نمی‌توان از روان‌شناسی دین سخن گفت. پس اگر آنچه تحت عنوان دین نامیده می‌شود در رفتار آدمی نقش پیدا کند موضوع مطالعه علم روان‌شناسی خواهد بود و این شاخه از روان‌شناسی را می‌توان روان‌شناسی دین نامید. منظور از روان‌شناسی دین شاخه‌ای از روان‌شناسی است که رفتار آدمی را از این حیث که تحت تأثیر آموزه‌های مختلف دینی است مورد بررسی قرار می‌دهد مانند روان‌شناسی بالینی که رفتار آدمی را از جنبه مرضی یا روان‌شناسی تحولی که رفتار انسان را از جنبه تحولی مورد بررسی قرار می‌دهند. آذربایجانی (۱۳۹۱) مباحث روان‌شناسی دین را به پنج بخش زیر

تقسیم‌بندی کرده است: «منشأ دین»، «ابعاد، مؤلفه‌ها و مراتب دین‌داری»، «سنجه‌های دین‌داری»، «آثار دین‌داری» و «رابطه دین‌داری با شخصیت».

اما بعد دیگری در روان‌شناسی وجود دارد که لزوماً در تعریف آن گنجانده نشده است. در واقع، منظور اصلی از مطالعه رفتار و فرایندهای ذهنی در روان‌شناسی به دست آوردن اصول، قواعد، قوانین، روش‌ها، تفسیرها و تبیین‌هایی است که بتوانند رفتار آدمی را توصیف، تبیین و پیش‌بینی کنند به طوری که با استفاده از آنها بتوانیم به حل مشکلات آدمیان پردازیم و بر اساس آنها برنامه‌هایی تدوین کنیم که در نهایت، سلامت یا سعادت انسان را مدنظر قرار دهند. برخی نویسندگان (دلیا و شیر، ۱۳۸۳) روان‌شناسی را دارای ابعاد تبیینی، تجویزی و تکنیکی دانسته‌اند که در قسمت تجویزی و تکنیکی به کاربرد روان‌شناسی در زندگی انسان اشاره شده است. اهداف روان‌شناسی از دیدگاه تجویزی، به اهداف مضامین دینی نزدیک می‌شود چراکه همان‌طور که قبلاً در تعریف دین اشاره کردیم هدف خداوند تبارک و تعالی از ارسال دین ارائه اصول، قواعد، قوانین، روش‌ها و تفسیرها و تبیین‌هایی است که انسان را به سمت فلاح و رستگاری نزدیک کند.

ابعاد مختلفی از تأثیر دین بر رفتار انسان را می‌توان مورد تحلیل و بررسی قرار داد. فردی که اصول، مبانی، قوانین، سنت‌ها، روش‌ها، اندیشه‌ها، اعتقادات، تفسیرها و اخلاقیاتی که به وسیله دین ترویج می‌شود را می‌پذیرد و رفتارهایش را با اتکا به آنها تنظیم می‌کند در مقایسه با فرد دیگری که معرفت دینی در رفتار او تأثیرگذار نیست قابل مقایسه و تحلیل روان‌شناختی است. چنین تحلیلی را می‌توان با اتکا به روش‌های تحقیق علم روان‌شناسی مانند مشاهده، مصاحبه، پرسشنامه، درون‌نگری آزمایشی و تحلیل یادداشت‌های شخصی، زندگینامه‌ها، نامه‌ها، اشعار، دست‌نوشته‌ها و غیره به عمل آورد. در واقع، تاریخچه روان‌شناسی دین در اروپا و آمریکا دربردارنده چنین مفهومی از روان‌شناسی دین می‌باشد. روان‌شناسانی مانند گالتون، هال، استاریاک، لوبا، کو، ویلیام جیمز، جیمز پرت (در انگلستان و آمریکا)، وونت، فروید، یونگ، اریکسون (در آلمان)، شارکو، ژانه، فلورنوی، برژه و پیازه (در فرانسه) در این مسیر حرکت کرده‌اند.

شروع روان‌شناسی دین تحت تأثیر شخصیت‌هایی بوده است که دین در زندگی شخصی و همین‌طور محیط اجتماعی آنها حاکمیت داشته است. در مطالعاتی که در

زمینه روان‌شناسی دین انجام شده است چهار گرایش عمده را می‌توان ردیابی کرد: در گرایش اول تلاش محققان در جهت کاستن اثرات دین بر زندگی انسان و آشکار ساختن ضعف‌های دین و به‌نوعی عصیان در برابر اصولی بوده است که در طول تاریخ تحت عنوان دین بر زندگی انسان‌ها حاکم شده است. در گرایش دوم تلاش محققان بر آن بوده است که زوایای پنهان تأثیر دین بر زندگی انسان را مورد بررسی قرار دهند و از این طریق بر اثربخشی دین بر زندگی انسان تأکید نمایند. در گرایش سوم تلاش محققان در این جهت بوده است که از یک سو با جزم‌اندیشی در دین مبارزه کنند و از سوی دیگر بر جنبه‌های مثبت تأثیر دین بر زندگی انسان تأکید نمایند.

در گرایش چهارم تلاش محققان بر آن بوده است که رویکردی بی‌طرفانه و تجربی را نسبت به دین برگزینند.

از جمله طرفداران گرایش اول زیگموند فروید اتریشی است که تأثیر دین را بر زندگی انسان ناشی از ترس‌ها و آرزوهای دوره کودکی به‌ویژه آنهایی که در شکل‌گیری عقده ادیپ دخیل هستند، می‌داندست و معتقد بود که نامعقول بودن انگیزه‌های دینی و سرکوب که موجب می‌شود ریشه‌های کاملاً انسانی دین پنهان بماند از اینجا آشکار می‌شود که عقاید مذهبی را هاله قداست و معصومیت فراگرفته و مراسم قدسی دارای ویژگی‌های اجباری و یادآور تشریفات و سواس‌آمیزی است که شخص روان‌نژند در کارهای خود مراعات می‌کند (وولف، به نقل از دهقانی، ۱۳۸۶). در فرانسه ژان مارتین شارکو (۱۸۹۳-۱۸۲۵) و پیرژانه (۱۹۴۷-۱۸۵۹) با توصیف علمی «هذیان‌های مذهبی» و انتساب این هذیان‌ها به اختلالاتی مانند هیستری، پسیکاستنی و سواس، آن دسته از نظریه‌های مذهبی را که این حالات را به حلول شیطان نسبت می‌دادند مورد چالش قرار دادند. ریبو (۱۹۱۶-۱۸۳۹) تا آنجا پیش رفت که عرفان را شکلی از آسیب‌شناسی روانی و عواطف مذهبی را تحت تأثیر شرایط فیزیولوژیک قلمداد کرد. ریبو معتقد بود که اخلاص بیش‌ازحد شخص مجذوب نشان از زوال اراده و فروپاشی یا اختلال روانی است. فیلسوف سویسی ارنست مورسیسه (۱۹۰۳-۱۸۶۷) نیز عرفان و تعصب مذهبی را به‌عنوان دو بیماری قلمداد کرد که ناشی از اغراق در عناصر فردی و اجتماعی دین می‌باشد. باوجوداین، او پارسایی بهنجار که حد وسط عرفان و تعصب مذهبی است را برای سازگاری فردی و نیز رشد و ماندگاری فرهنگ

و اخلاق لازم می‌دانست. رفتارگرایان نیز که رویکردی مقابل روانکاوی داشتند، موضعی سرسخت‌تر از روانکاوی علیه روان‌شناسی دین اتخاذ کردند. آنها آنچه را که روان‌شناسان قبلی از جمله فروید تحت عنوان روان‌شناسی دین نامیده بودند فاقد عینیت و روشمندی علمی قلمداد کردند و با مواضع سرسختانه خود سال‌ها حرکت روان‌شناسی دین را با کندی روبرو کردند.

از جمله طرفداران گرایش دوم کارل گوستاو یونگ سویسی است که برای نیروهای ناخودآگاه که گفته می‌شد زیربنای صور مذهبی است، ویژگی اساساً مثبتی قائل بود و عقیده داشت که مذهب ذاتاً عملکردی روان‌شناختی دارد و نادیده گرفتن آن انسان را با خطر اختلال روانی جدی روبرو می‌کند. از جمله افراد دیگری که چنین گرایشی را دنبال کرده‌اند می‌توان به جرج کو (۱۹۳۷) آمریکایی با تأکید بر نقش دین در پرورش شخصیت آدمی در جریان ارتباط با دیگران، ویلیام جیمز (۱۹۰۲) و جیمز پرات (۱۹۰۵) آمریکایی با مطالعه اثر شگرف تجربه دینی بر زندگی شخصی افراد، من دوویران (۱۸۲۴-۱۷۶۶) با مطالعه درون‌نگرانه احساسات عارفانه خودش، هانری دلاکروا (۱۸۳۷-۱۸۷۳) فیزیولوژیست فرانسوی با تأکید بر مطالعات دقیق در مورد زندگی عارفان بزرگ، تئودور فلورنوئی (۱۹۲۰-۱۸۵۴) فرانسوی با تأکید بر دو اصل استثنای امر لاهوتی^۱ و تفسیر زیست‌شناختی^۲ و ژرژ برگر فرانسوی با تأکید بر اصل موازات‌گرایی روان‌مذهبی^۳ اشاره کرد (وولف، به نقل از دهقانی، ۱۳۸۶).

در زمینه گرایش سوم می‌توان از افرادی مانند پفیستر (۱۹۵۶-۱۸۷۳) آلمانی نام برد که معتقد بود روندهای روان نژدانه موجود در دین، در سطح فرد یا گروه، به تأکید بیش‌ازحد بر جزئیات می‌انجامد و عشق را به نفرت بدل می‌کند و با بازگرداندن عشق به مقام عالی خود می‌توان به روح اصلی مسیحیت بازگشت. اگوست ساباتیه (۱۸۳۹-۱۹۰۱) اعتقاد داشت که دین پیش از هر چیز نوعی پارسایی ذهنی و حاصل

۱. Principle of exclusion of the transcendent: بر اساس این اصل روان‌شناسان دین نباید وجود شیء مذهبی را انکار یا اثبات نمایند، زیرا این امر به فلسفه مربوط می‌شود و خارج از صلاحیت آن‌هاست (به نقل از وولف، ۱۳۸۶).

۲. Principle of biological interpretation: بر اساس این اصل روان‌شناسی دین فیزیولوژیک، تحولی یا تکاملی، تطبیقی و پویاست (به نقل از وولف، ۱۳۸۶).

۳. Principle of psychoreligious parallelism: بر اساس این اصل هر پدیده مذهبی همواره دو جنبه مساوی دارد: حالت روان‌شناختی و ارزش مفهوم عینی. برگر معتقد است که روان‌شناسی دین فقط شایسته پرداختن به عامل نخست است و بنابراین نمی‌تواند کل پدیده مذهبی را توضیح دهد (به نقل از وولف، ۱۳۸۶).

الهام خداوند است، ولی تخیل آدمی این پارسایی را بی‌اختیار به طیفی از تصاویر و اشکال اسطوره‌ای تبدیل می‌کند که به تفرقه و کشمکش در روابط انسانی منجر می‌شود. به اعتقاد ساباتیه، خشک دینی و خردگرایی دینی تلاشی برای برگرداندن وحدت به اجتماع است که هر دو به‌طور یکسان ماهیت و ریشه‌های روان‌شناختی زندگی دینی را نادیده می‌گیرند. استنلی هال، استارباک و لوبا که مکتب کلارک را تشکیل می‌دهند نیز در شمار کسانی هستند که در جهت تقدس‌زدایی از دین و بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود در دین تلاش وافر انجام داده‌اند. ژان پیازه (۱۹۸۰-۱۸۹۶)، روان‌شناس مشهور سویسی نیز با تحلیل روان‌شناختی، خدای لاهوتی الهیات قدیم را نمادی کودکانه و اخلاقیات مبتنی بر گناه و کفاره را حاصل اجبار اجتماعی می‌داند که به‌کلی با روح تعالیم عیسی که مبتنی بر عشق و دوستی است مغایر است (وولف، به نقل از دهقانی، ۱۳۸۶).

در زمینه گرایش چهارم می‌توان از روان‌شناسانی مانند فرانسیس گالتون انگلیسی نام برد که سعی کرد با مقایسه روشمند زندگی افرادی که اهل دعا و نیایش بودند با زندگی افراد دیگر، با روشی علمی به مطالعه تجارب دینی بپردازد.

تغییرات ایجادشده در پارادیم‌های علمی مسیر حرکت روان‌شناسی دین را نیز تحت تأثیر قرار داده است. درحالی‌که روان‌شناسان ابتدا تحت تأثیر دیدگاه اثبات‌گرایانه به تدوین روان‌شناسی دین پرداخته‌اند؛ به تدریج با شکل‌گیری دیدگاه‌های کثرات‌گرایانه تحت تأثیر افرادی مانند پل رات (۱۹۸۷) این دیدگاه نیز در حوزه روان‌شناسی دین رسوخ می‌یابد. این کثرت‌گرایی در حدی در مطالعات روان‌شناسی دین تأثیرگذار بوده است که (وولف، به نقل از دهقانی، ۱۳۸۶) معتقد است «کمتر نظریه یا روشی در روان‌شناسی وجود دارد که کسی آن را برای مطالعه دین به کار نبرده باشد».

در مرور تاریخی روش‌هایی که در روان‌شناسی دین به‌کاررفته‌اند به سه رویکرد عمده می‌توان اشاره کرد: رویکرد اول که بیشتر در آثار روان‌شناسان آمریکایی آشکار است به ارزیابی و تجزیه و تحلیل رفتارهای دینی بر مبنای استنتاج‌های آماری پرداخته است. رویکرد دوم که بیشتر در آثار روان‌شناسان آلمانی نفوذ دارد به توصیف، تحلیل و طبقه‌بندی کیفی رفتارهای دینی پرداخته است و اطلاعات لازم را از درون انواع اسناد شخصی، اعترافات، زندگی‌نامه‌های خود نوشته، خاطرات، نامه‌ها یا اشعار و نیز

مصاحبه‌ها و مقالات دست‌نویس جمع‌آوری کرده است. رویکرد سوم که بیشتر در آثار روان‌شناسان فرانسوی نفوذ داشته است به بررسی احوالات بیمارانی پرداخته‌اند که شکل‌های گوناگونی از «هذیان مذهبی» را آشکار ساخته‌اند. گالتون از روش‌های آماری همبستگی و مقایسه‌ای بهره برد. مؤسسین مکتب کلارک (استنلی هال، استارباک و لوبا) بر گردآوری اطلاعات در بیشترین حد ممکن و سپس کمی کردن عوامل به‌منظور کشف روندهای کلی تأکید کردند. ویلیام جیمز با استفاده از اسناد شخصی به‌دست‌آمده از افراد سرشناس مذهبی به تحلیل روان‌شناختی پرداخت. امیل کخ (۱۸۹۶) با روشی توصیفی و با استفاده از داده‌های به‌دست‌آمده از تاریخ ادیان و تجربه دینی خود محقق، به تحلیل روان‌شناختی دین پرداخت. وونت (۱۹۲۰-۱۸۳۲) از طریق روش‌های تاریخی و قوم‌نگاری به تحلیل روان‌شناختی دین پرداخت. گیرگسون و شاگردانش با استفاده از روش درون‌نگری آزمایشی وونت به تجزیه و تحلیل تجارب دینی پرداختند. فروید با استفاده از مفاهیم پویایی مانند ناخودآگاهی، عقده ادیپ و مراحل رشد روانی جنسی به تحلیل تجارب دینی پرداخت. یونگ با استفاده از مفهوم پویای ناخودآگاه جمعی به تحلیل رفتارهای دینی پرداخت. گیرگسون، انواع اسناد شخصی، اعترافات، زندگی‌نامه‌های خود نوشته، خاطرات، نامه‌ها یا اشعار و نیز مصاحبه‌ها و مقالات دست‌نویس را برای استخراج نمودهای فردی تجربه دینی و توصیف رفتار دینی به کاربرد (وولف، به نقل از دهقانی، ۱۳۸۶).

از مرور گرایش‌های عمده‌ای که در زمینه بررسی و کاوش در زمینه ارتباط دو حوزه روان‌شناسی و دین وجود داشته است می‌توان به این نتیجه کلی دست‌یافت که در هر صورت دین، عاملی بسیار مؤثر در شکل دادن اندیشه‌های موجود در روان‌شناسی معاصر بوده است. در برخی دوره‌های تاریخی (مانند قرون وسطی)، دین به‌طور کامل بر زندگی انسان‌ها حاکمیت داشته است و این حاکمیت در حدی بوده است که حتی اندیشه‌های عقلانی دانشمندان توسط مبلغان دینی فاقد اعتبار قلمداد شده است، مانند مواضع کشیشان قرون وسطی در برابر اندیشه‌های عقلانی و نتایج مطالعات گالپله و کپرنیک. در برخی دوره‌های تاریخی دیگر (مانند دوره استیلای تفکر یونانی و دوره تاریخی پس از رخداد رنسانس در اروپا)، دین کاملاً به حاشیه رفته است و تفکر عقلانی بر زندگی انسان حاکمیت یافته است.

از جنگ و جدال دین و عقل در طول دوره‌های تاریخی مختلف می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که هر دو عامل عقل و دین در زندگی انسان بسیار مؤثر می‌باشند. اگر مؤثر نبودند جنگ و جدالی هم به وجود نمی‌آمد. منشأ دین اراده مطلق خداوند کریم است که انسان را مختار آفرید و به او قدرت اراده و اختیار داد و او را بر سرنوشت خود حاکم ساخت و از طریق وحی و پیامبرانش راه روشن را از گمراهی و ضلالت برای انسان‌ها آشکار ساخت. عقل نیز قوه ادراکی و تمیز انسان است که بر اساس اراده خداوند کریم به انسان عطا شده است تا به وسیله آن بتواند راه هدایت را از گمراهی و ضلالت تمیز و تشخیص دهد. از آنجاکه منشأ وجودی وحی و عقل اراده مطلق خداوند کریم است و هر دو آنها به‌منظور هدایت و راهنمایی بشر جنبه وجودی پیدا کرده‌اند، تعارض و تضاد بین آنها مفهومی ندارد. با وجود این، آنچه که می‌تواند منشأ تضاد و تعارض شود این است که وحی یا عقل در مفهوم و معنایی که خداوند کریم اراده کرده است مورد نظر قرار نگیرد و در این دو گوهر خدادادی تحریف و اعوجاج صورت پذیرد (جوادی آملی، ۱۳۹۱).

یک بعد دیگر ارتباط دین با رفتار که موضوع مورد مطالعه رشته روان‌شناسی است به محتوای دین برمی‌گردد. با توجه به این فرض که محتوای مفاهیم، مضامین، مفروضات، اصول، مبانی، قوانین فقهی و اخلاقی، سنت‌ها، اعتقادات، اندیشه‌ها و تفسیرهای موجود در دین از جانب یک قدرت لایتناهی برای هدایت بشر ارسال شده است، می‌توان فرض کرد که این سازه‌ها بر مبنای شناخت وسیع‌تر و استوارتری از انسان تدوین شده‌اند و از این محتواها می‌توان به اصول و قواعدی دست‌یافت که بهتر از روان‌شناسی موجود بتوانند رفتار انسان را پیش‌بینی و تبیین کنند. برای تشریح این بعد از ارتباط دین و روان‌شناسی یک مثال ساده مطرح می‌کنیم. اگر کارخانه سازنده یک اتومبیل بر اساس قوانین و قواعد و ضرورت‌هایی که در ساخت اتومبیل خود به کار بسته است مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها را برای حفظ و نگهداری آن اتومبیل خاص در قالب یک جزوه راهنما تدوین کند و به مصرف‌کنندگان ارائه بدهد، مصرف‌کنندگان می‌توانند از این جزوه راهنما به دو شکل بهره ببرند. یکی برای حفظ و نگهداری اتومبیل و دیگری به‌منظور شناخت نحوه ساخت و مواد به‌کاربرده شده در ساخت اتومبیل. مثلاً، اگر سازنده اتومبیل در جزوه راهنما توصیه کرده باشد که بار

مجازی که می‌توان بر این اتومبیل سوار کرد حداکثر ۳۰۰ کیلوگرم می‌باشد می‌توان فرض کرد که فلزات به کار گرفته‌شده در اتومبیل فلزات ضعیفی هستند که بار زیادی را تحمل نمی‌کنند یا توان موتور در حد زیادی نیست یا اگر سازنده اتومبیل در دستورالعمل ارائه‌شده نوشته باشد که هر سه ماه یکبار لنت‌های اتومبیل باید تعویض شود این دستورالعمل حاکی از آن می‌تواند باشد که احتمالاً سیستم ترمز و جنس لنت‌ها از کیفیت مناسبی برخوردار نمی‌باشد و آلیاژهایی که در ساخت آنها به کار گرفته‌شده است مقاومت زیادی ندارند. هرچند این اطلاعات و مفروضاتی که در پی آنها مطرح می‌شود می‌تواند اطلاعات نسبتاً دقیقی در مورد نحوه ساخت اتومبیل مذکور ارائه دهد و تا حدودی مسائل و مشکلات مصرف‌کننده اتومبیل را رفع کند، شناخت دقیق‌تر ساختمان اتومبیل نیازمند مطالعه در مورد آن می‌باشد. اما دستورالعمل‌های سازنده اتومبیل می‌تواند مبنایی فراهم کند که چه قسمت‌هایی از اتومبیل را مطالعه کنیم و این مطالعه را چگونه انجام دهیم. در مورد دستورات دینی نیز مسیر مشابهی را می‌توان طی کرد. در واقع، سخن اصلی این است که اطلاعات و محتواهای ارائه‌شده در دین می‌تواند ما را در مطالعه رفتار انسان و پرداختن به جنبه‌های مهم آن هدایت کند. مثلاً، اگر در متون دینی گفته‌شده است که انسان برای رسیدن به فلاح و رستگاری اخروی باید بر حب نفس غلبه کند، می‌توان گفت که رفتار انسان در دنیا به شدت تحت تأثیر حب نفس است و بسیاری از رفتارهای انسان را می‌توان به وسیله این مفهوم تبیین کرد. اما این که حب نفس چیست، چگونه آن را باید مورد مطالعه قرار دهیم، چگونه در انسان ایجاد می‌شود و برای غلبه بر آن به چه شرایط تربیتی و محیطی نیازمند هستیم می‌تواند موضوع تحقیقات روان‌شناختی باشد. علمی که در این مسیر پیدا می‌شود را می‌توان علم روان‌شناسی دینی نامید با این تفاوت که منشأ پیدایش محتوای این علم اشاراتی است که در متون دینی صورت گرفته است.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که با چه روشی می‌توان به مطالعه در زمینه این نوع از روان‌شناسی پرداخت؟ آیا روش‌های تحقیق موجود در روان‌شناسی معاصر برای پاسخ‌گویی به موضوعاتی که در روان‌شناسی دینی مطرح می‌شوند کفایت می‌کنند. روش‌های مطالعه در روان‌شناسی معاصر عمدتاً مبتنی بر مشاهده، مصاحبه و پرسشنامه می‌باشد. اگر ابزارهای شناخت را که در اختیار انسان قرار دارد به سه بخش

حس، عقل و قلب تقسیم کنیم، به نظر می‌رسد روش‌های مطالعه در روان‌شناسی معاصر بر مبنای دو روش حس و عقل تدوین و طراحی شده‌اند. با وجود این، موضوعاتی که در حیطه روان‌شناسی دینی قرار می‌گیرند در سه حوزه حس، عقل و قلب گسترده هستند. بنابراین، بخشی از موضوعات روان‌شناسی دینی را می‌توان از طریق حس و عقل مورد بررسی قرارداد. ضمناً باید به این نکته مهم نیز توجه کرد که روش‌های مطالعه علم روان‌شناسی معاصر یا علم تجربی لزوماً شامل همه روش‌هایی که می‌توانند از طریق حس یا عقل تولید شوند نمی‌باشد. همان‌طور که در تاریخ علم مشاهده کرده‌ایم این روش‌ها خود در حال تکامل می‌باشند. با وجود این، آن بخش از روان‌شناسی دینی که با استفاده از ابزار قلب به دست می‌آید، به‌طور قطع نمی‌تواند توسط روش‌های تحقیق روان‌شناسی مورد مطالعه قرار گیرد و بنابراین نیازمند تدوین روش‌های جدیدی است که بتوانند از ابزار قلب استفاده ببرند (شورای تحول علوم انسانی دانشگاه شیراز، ۱۳۹۴).

واقعیت این است که در سده‌های گذشته دانشمندان اسلامی در جهت تبیین رفتار انسان از دیدگاه دینی با توسل به اصول عقلی و در برخی موارد اصول قلبی تلاش بی‌وقفه‌ای انجام داده‌اند. کوشش‌هایی که توسط دانشمندان اسلامی برای تبیین و شناخت رفتار آدمی با توسل به محتواهای دینی به‌عمل آمده است، درخور تقدیر می‌باشد و از آنها می‌توان برای تبیین رفتار آدمی استفاده کرد.

کوشش‌هایی که دانشمندان اسلامی برای تبیین و شناخت رفتار آدمی انجام داده‌اند در دو مبحث علم‌النفس و علم اخلاق بیان و تشریح شده است. علم‌النفس یکی از بخش‌های مباحث فلسفی است که در گذشته زیرشاخه طبیعیات بوده و امروز زیرشاخه الهیات است و با دیدگاهی فلسفی به بحث در مورد نفس و روان آدمی در زمینه‌هایی مانند واقعیت نفس، تجرد نفس، حدوث و قدم نفس، رابطه بدن و نفس و سعادت و شقاوت انسان می‌پردازد (غروی، ۱۳۷۴). در علم اخلاق نیز در مورد مجموعه صفات روحی و باطنی که مسبب اعمال و رفتارهای انسان است و نام اخلاق بر آن گذاشته می‌شود بحث می‌شود. اخلاق را به دو بخش تقسیم می‌کنند: ملکاتی که سرچشمه پدید آمدن رفتارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات فضیله نامیده می‌شود و ملکاتی که منشأ اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات رذیله می‌گویند. با توجه به تعاریف

فوق می‌توان علم اخلاق را چنین تعریف کرد: «اخلاق علمی است که از ملکات و صفات خوب و بد و ریشه‌ها و آثار آن سخن می‌گوید» و به تعبیر دیگر، «سرچشمه‌های اکتساب این صفات نیک و راه مبارزه با صفات بد و آثار هر یک را در فرد و جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷).

این مفهوم از اخلاق با مفهوم شخصیت یا صفت در روان‌شناسی معاصر هم‌معناست. پروین (به نقل از جوادی و کدیور، ۱۳۸۱) برای تعریف شخصیت از الگوهای ثابت فکری، عاطفی و رفتاری و برای تعریف صفت از پایداری پاسخ فرد در موقعیت‌های مختلف سخن به میان می‌آورد. این تعاریف با تعریفی که در سطور قبلی در مورد اخلاق به عمل آمد کاملاً مشابه است و بنابراین می‌توان استنتاج کرد که دانشمندان اسلامی به هنگام بحث از اخلاقیات به ویژگی‌های ثابت شخصیتی اشاره داشته‌اند که سرچشمه رفتارهای نیک و بد انسان است.

با توجه به استدلال فوق می‌توان گفت که دانشمندان اسلامی در بحث علم اخلاق صحبت از نوعی روان‌شناسی شخصیت به عمل آورده‌اند با این تفاوت که علم اخلاق، بر مبنای اصول و چارچوب‌های دینی، صفات شخصیت انسان به دودسته فضیلت‌ها و رذیلت‌ها طبقه‌بندی شده است. علم اخلاق در میان دانشمندان اسلامی را می‌توان تحت تأثیر آموزه‌های اخلاقی که توسط پیامبران و ائمه اطهار مطرح و نشر شده‌اند دانست. مکارم شیرازی (۱۳۷۷) شماری از شخصیت‌های اسلامی مانند سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار یاسر و غیره را نام می‌برد که بر اخلاق اسلامی تأثیرگذار بوده‌اند و شماری از مؤلفین اسلامی را نام می‌برد که در زمینه اخلاق اسلامی تألیفاتی به عمل آورده‌اند (مانند ابن مسکویه در قرن پنجم در کتاب‌های «طهاره النفس» یا تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق و «آداب العرب و الفرس»، امام محمد غزالی در کتاب «کیمیای سعادت»، رضی‌الدین حسن‌بن فضل طبرسی در کتاب «مکارم الاخلاق»، خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب‌های «اخلاق ناصری» و «اوصاف الاشراف و آداب المتعلمین» و محمدمهدی نراقی در دو کتاب «جامع السعادات» و «معراج السعاده»).

آثار فوق نشان می‌دهد که در متون اسلامی مطالب و محتویاتی وجود دارد که می‌توان از آنها برای شناخت بهتر شخصیت انسان و جهت دادن به روان‌شناسی معاصر سود برد. رابطه مفاهیم اخلاقی و مفاهیم روان‌شناختی آن‌قدر درهم‌تنیده است که برخی

مؤلفین معتقدند مفاهیم روان‌شناسی معاصر در جنبه‌های تجویزی از دین (اخلاق) سرچشمه می‌گیرد (دلپا و شیری، ۱۳۸۳). آنچه که می‌تواند به گسترش روان‌شناسی دینی کمک شایانی نماید نواندیشی و بازاندیشی در سه زمینه علم‌النفس اسلامی، علم اخلاق اسلامی و علم روان‌شناسی معاصر است.

مباحث فلسفی که از قدیم در زمینه علم‌النفس اسلامی مطرح شده‌اند بیشتر به بررسی ماهیت و جنس نفس انسانی و روحانی یا جسمانی‌الحدوث بودن آن پرداخته است. در هر حال، با هر دیدگاه فلسفی که به ماهیت نفس انسانی (مجرد یا غیر مجرد، روحانی‌الحدوث یا جسمانی‌الحدوث) بنگریم، قدم بعدی این خواهد بود که چگونه از چنین دیدگاهی برای تدوین علمی به نام روان‌شناسی دینی که بتواند به خوبی در برابر چالش‌های علمی قرن حاضر قد علم کند استفاده کنیم. از سوی دیگر، اگر در مباحث علم اخلاق نیز به نواندیشی و بازاندیشی پردازیم به طوری که بر اساس مباحث آن بهتر بتوان به چالش‌هایی که در روان‌شناسی معاصر در مورد شخصیت و بیماری انسان مطرح می‌شود پاسخ داد زمینه بهتری برای طرح روان‌شناسی دینی فراهم خواهد شد.

به منظور تشریح بهتر دیدگاه کتاب حاضر در بحث روان‌شناسی دینی به طرح بحثی که در روان‌شناسی و روان‌پزشکی معاصر در زمینه طبقه‌بندی اختلالات روانی مطرح است می‌پردازیم. سال‌هاست که بین متخصصین روان‌شناسی و روان‌پزشکی در زمینه نحوه طبقه‌بندی اختلالات روانی مجادله وجود دارد. برخی از متخصصین معتقدند که اختلالات روانی به صورت کیفی از حالت‌های بهنجار متمایزند و برخی دیگر معتقدند که اختلالات روانی ابعادی از شخصیت انسان هستند که به بهترین نحو می‌توان آنها را بر روی یک پیوستار توصیف کرد به طوری که شدت‌های پایین ابعاد شخصیت، بهنجاری را تشکیل می‌دهند و شدت‌های بالای آنها، نابهنجاری یا اختلالات روانی را تشکیل می‌دهند. دیدگاه اول تحت عنوان طبقه‌بندی مقوله‌ای و دیدگاه دوم تحت عنوان طبقه‌بندی ابعادی نام‌گرفته است (لوپز، کامپتون، گرانت و بریلینگ، ۲۰۰۷). پنجمین تجدیدنظری که در طبقه‌بندی رسمی انجمن روان‌پزشکان آمریکا از اختلالات روانی در راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی به عمل آمد به شدت تحت تأثیر مجادله فوق قرار گرفته است به طوری که در بحث اختلالات شخصیت دیدگاه ابعادی پذیرفته شده است (براون و بارلو، ۲۰۰۵).